

فتنه اعتقادی؛ مشروطه اقتصادی<sup>۱</sup>

شکست نهضت مشروطه و ملی شدن نفت به دلیل «برخورد بخشی»

با حاکمیت وابسته به کفر

و پیروزی انقلاب اسلامی به دلیل پذیرفتن مسئولیت «سرنگونی کل

نظام» و عبرت‌های آن برای «مشروطه اقتصادی»

روز چهارم محرم (۳ شهریور ۱۳۹۹)

حجت الاسلام محمدصادق حیدری

مرحوم محدث نعمانی روایتی در کتاب الغیبة درباره سیره حضرت صاحب الامر (عج) و مشابهت رفتار آن حضرت با سیره نبی اکرم (ص) نقل کرده؛ یعنی همان مسئله‌ای که موضوع بحث این سلسله از جلسات است: «قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ سِيرَةِ الْمَهْدِيِّ كَيْفَ سِيرَتُهُ؟ قَالَ: يَصْنَعُ مَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ كَمَا هَدَمَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَمْرَ الْجَاهِلِيَّةِ وَيَسْتَأْنِفُ الْإِسْلَامَ جَدِيداً»<sup>۲</sup>.

وقتی از امام صادق (ع) سوال می‌شود که سیره حضرت ولی عصر (عج) در زمانی که ظهور و قیام می‌کند چگونه است؟ حضرت در پاسخ می‌فرماید: «ایشان همانند پیامبر (ص) عمل می‌کند. یعنی آنچه (از بدعت‌ها و انحرافات) قبل از ایشان برقرار است را از بین می‌برد همانند پیامبر اکرم (ص) که جاهلیت و

۱. این مباحث در دهه اول محرم ۱۳۹۹ در هیئت گفتمان انقلاب شهر مقدس قم مطرح شده است. جهت دریافت صوت و متن کامل مباحث به پیام‌رسان «بله و ای‌تا» به نشانی ذیل مراجعه کنید:

<https://ble.im/HossinieHAndisheh> — <https://eitaa.com/HossinieHAndisheh>

۲. کتاب الغیبة / باب ۲۲.

وضعیت جاهلی جامعه را منهدم و نابود کرد. امام زمان (عج) اسلام را از نو بنیان می‌گذارد». پیامبر اکرم (ص) روابط اجتماعی جاهلیت را نابود کرد و یک روابط اجتماعی جدید را ایجاد نمود. ظاهراً (و با توجه به این که «اسم» در فرهنگ روایات فقط به معنای نام نیست) در دعای عهد نیز به همین مشابهت اشاره می‌شود: «فَأَظْهِرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَلِيَّكَ وَابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكَ الْمُسَمَّى بِاسْمِ رَسُولِكَ».

در سلسله مباحث دو سال گذشته و با تکیه به آیات و روایات، چگونگی هدم و نابودی ساختارهای اجتماعی دوران جاهلیت توسط نبی اکرم (ص) تبیین شد. در آن مباحث بیان شد که ساختارهای جاهلیت فقط مربوط به جامعه عرب نبود بلکه قبل از بعثت نبی اکرم (ص)، همه بشر دچار جاهلیت اولی بود و ساختارهای آن در تمامی جهان جریان داشت. یعنی جاهلیت اولی، روابطی جهانی و تمدنی بوده که مختص به جغرافیای شبهه جزیره نبود. در خطبه قاصعه امیرالمومنین (ع) نیز به آن اشاره شده است: «امرا تشابهت القرون فیه و تتابعت القرون علیه». محور روابط و ساختار سیاسی دوران تمدن جاهلیت، مسئله خون، خاندان، نسل، نژاد و قبیله بود. این امور منشاء قدرت و حاکمیت در سطح قبیله، اقلیم، سلطنت و امپراطوری بود. پیامبر اکرم (ص) این روابط سیاسی برای ایجاد قدرت را هدم کرد. حضرت برای محقق کردن توحید به این روابط ضربه زد، زیرا کفر و بت پرستی آن دوران، به قبیله محوری گره خورده بود؛ بدین صورت که رؤسای قبایل برای تخلیه شهوات خود مردم را به استثمار می‌کشاندند و همزمان برای تحقق این امر، ادبیات و فرهنگی بنام «دین بت پرستی» درست کردند. لذا این گونه نبوده که مردم به دلیل شک و تردید در اثبات واجب الوجود، به بت پرستی گرایش پیدا کرده باشند بلکه رئیس قبیله که همه هویت و زندگی و نیاز آحاد قبیله را به خود گره زده بود، برای بلعیدن تمام مقدرات آنان، زبان و فرهنگی در قالب «بت پرستی» به راه انداخته بود. لذا تمام سلاطین و رؤسای قبایل در پیوند کامل با کاهنان و اهالی معابد بودند.

حضرت امام سجاد (ع) در صحیفه سجادیه با آن زبان زیبا و دلنشین و نورانی به همین حقیقت در دعا بر «اتباع الرسل و مصدقینهم» (دعای چهارم صحیفه سجادیه) اشاره می‌فرماید: «اللَّهُمَّ وَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً الَّذِينَ أَحْسَنُوا الصَّحَابَةَ وَ الَّذِينَ أَبْلَوْا الْبَلَاءَ الْحَسَنَ فِي نَصْرِهِ؛ خداوند ارحم و درود خود را به سمت صحابه پیامبر اکرم (ص) بفرست؛ آنهایی که در کمک و یاری نبی اکرم (ص) بالای زیبایی را متحمل شدند». سپس حضرت در چند فقره، به توضیح این بلاها می‌پردازد که فقط از جنس ضرب و شتم و زخم و فحش خوردن نبوده است بلکه از جنس روابط اجتماعی و سیاسی نیز هست: «وَ فَارَقُوا الْأَزْوَاجَ وَ الْأَوْلَادَ فِي إِظْهَارِ كَلِمَتِهِ، وَ قَاتَلُوا الْأَبَاءَ وَ الْأَبْنََاءَ فِي تَشْيِيتِ نُبُوتِهِ، وَ انْتَصَرُوا بِهِ؛ در راه آشکار نمودن دین او، از زنان و فرزندان خود جدا شدند و در پایدار ساختن نبوت او با پدران و فرزندانشان جنگیدند». وقتی قرار است یک

جامعه‌ی به هم پیوسته‌ی قبیله‌محور و در هم تنیده با بت‌پرستی، به سمت توحید هدایت شود، باید آنها را از همه این روابط به هم متصل جدا کنید. لذا در بسیاری از جنگ‌های پیامبر (ص) خیلی از افراد دو سپاه با همدیگر فامیل بودند. «وَالَّذِينَ هَجَرْتُمْ الْعَشَائِرُ إِذْ تَعَلَّقُوا بِعُرْوَتِهِ، وَ انْتَفَت مِنْهُمْ الْقَرَابَاتُ إِذْ سَكَنُوا فِي ظِلِّ قَرَابَتِهِ؛ کسانی که وقتی روی به پیامبر (ص) آوردند، قبایل و عشیره‌شان از آنها دوری جستند و طردشان کردند و چون در سایه رسول‌الله (ص) قرار گرفتند، اقوام و نزدیکانشان آنها را بیگانه پنداشتند». در توضیح این فقره، باید توجه داشت که در آن دوران، «هویت» انسان در قبیله خود رقم می‌خورد: «وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ» (المعارج/ ۱۳ و ۱۴) پناه، امنیت، حیات، رزق و ازدواج افراد در بستر قبیله بود و این قبیله‌گرایی با بت‌پرستی و شهوت‌پرستی پیوند خورده بود و پیامبر اکرم (ص) در صدد ایجاد یک روابط جدید بود «يَسْتَأْنِفُ الْإِسْلَامَ جَدِيدًا» و برای این امر مهم باید روابط موجود را بشکند. لذا کسانی که با حضرت همراه می‌شدند باید از هویت و امنیت و پناه خود گسسته می‌شدند. لذا قبایلشان این افراد را مهجور و مطرود و رانده می‌کردند. وقتی در سایه سار قرب نبی اکرم (ص) قرار می‌گرفتند روابط نزدیکی که با اقربای خود داشتند، نابود می‌شد.

این امور، به همین سادگی و راحتی نبوده است، اگر ما به شکل ناگهانی از مادر و پدر و فرزندان خود جدا شویم چه فشاری بر ما خواهد آمد؟! اما به تعبیر زیبای امام سجاد (ع)، اشخاصی که از نبی اکرم (ص) حمایت کردند، فشارهای زیادی از این سنخ متحمل شدند. پس نبی اکرم (ع) روابط اجتماعی آن زمان را منهدم کرد که یکی از این روابط بسیار مهم، قبیله‌گرایی شهوت‌پرستانه بود. البته اسلام این روابط را از «مبنا» قرار گرفتن برای ساختار سیاسی جامعه انداخت اما به کلی نفی نکرد؛ یعنی پیامبر اکرم (ص) قبایل را نابود نکرد بلکه از محوریت امور سیاسی کنار زد و محور قدرت در جامعه را ایمان به قدرت خدای متعال و جمع شدن بر حول نبوت تعریف کرد و سپس بر این اساس، قبائل در تبعیت از این تعریف جدید، منزلت و جایگاه جدیدی پیدا کردند و از محور اصلی قدرت به امری فرعی تبدیل شدند.

بنابراین - همانطور که در مباحث سال‌های گذشته بیان شد - آن چیزی که به غاصبین خلافت کمک کرد تا بتوانند تمایلات عمومی را از حول امیرالمومنین (ع) جدا کنند، دست گذاشتن بر عادت هزاران ساله قبیله‌گرایی و تبارمحوری و خاندان‌پرستی در فرهنگ جاهلیت بود؛ دقیقاً همان اموری که پیامبر (ص) طرد و منهدم کرده بود. غاصبین خلافت با بده بستن و رابطه با رؤسای قبایل در زمان حیات نبی اکرم (ص) و احیای همان ساختارهای قبیله‌گرایی بعد از شهادت حضرت و محور کردن آن امر فرعی، توانستند به اهداف پلید خود برسند البته با ظواهر دینی و به اسم «شورای مسلمین» اما در باطن، همان قبیله‌گرایی! و حال آن‌که

امیرالمومنین علی (ع) خیلی از بزرگان و سران این قبایل را طی جنگ‌های دوران نبی اکرم (ص) کشته بود «قَدْ وَتَرَ فِيهِ صَنَادِيدَ الْعَرَبِ، وَ قَتَلَ أَبْطَالَهُمْ، وَ نَاوَشَ دُؤْبَانَهُمْ» (دعای ندبه) و لذا از آنها خون به گردن داشت و کینه آنها نسبت به ایشان باقی مانده بود: «فَأَوْدَعَ قُلُوبَهُمْ أَحْقَادًا، بَدْرِيَّةً وَ خَيْبَرِيَّةً وَ حُنَيْنِيَّةً وَ غَيْرَهُنَّ» (دعای ندبه). پس اسلام و ایمان به توحید که توسط پیامبر به مبنا و محور قدرت اجتماعی تبدیل شده بود، گرچه حذف نشد اما توسط غاصبین به امری فرعی و تابع قبیله‌گرایی قرار گرفت.

این غاصبین با تکیه بر فرهنگ قبیله‌محوری، «تبعیض‌نژادی» را در جامعه مسلمین راه انداختند. به‌طور نمونه نقل شده است اگر موالی - یعنی عجم‌ها که بعد فتوحات، وارد جامعه اسلامی شده بودند - با یک دختر عرب ازدواج می‌کردند، حاکم شرع طلاق آنها را جاری می‌کرد. یا طبقه‌بندی توزیع بیت المال را براساس «عرب و عجم»، «صحابه و غیرصحابه» و.. بود. این تبارگرایی و قبیله‌پرستی تا جایی جلورفت که منزلت «خلافت» در جامعه اسلامی به «سلطنت و پادشاهی» تبدیل شد و علی‌رغم هشدارهای صریح پیامبر (ص) نسبت به این بدعت در خطبه غدیر، هیچ مخالفت اجتماعی نیز با آن نشد. در تداوم این روند بود که یزید به این نتیجه رسید که می‌تواند اسلام و ظواهر آن را حتی به عنوان امر فرعی حفظ نکند بلکه آن را به کلی حذف کند و جامعه را به کفر جلی برگرداند. اشتباه یزید همین بود؛ زیرا حضرت نبی اکرم (ص) با وجود چنین منافقین و سابقه کفرآمیزی در امر جاهلیت و ساختار سیاسی آن، کار بی نظیری انجام دادند و آن، حذف کفر جلی و ایجاد خداپرستی بود که در وجود همین مردم نفاق زده نهادینه شده بود؛ هرچند به عنوان یک امر تابع و فرعی. ولی یزید تصمیم داشت همین امر فرعی شده (یعنی ایمان به توحید) را نیز از جامعه اسلامی حذف کند که امام حسین (ع) با نثار خون مبارک خود و بیدارگری حضرت سجاد (ع) و حضرت زینب (س) باعث انصراف یزید از اهداف خود و جلوگیری از حذف اسلام و بازگشت به کفر شدند.

در روایتی از معصوم (ع) با تعجب پرسیده شده: چرا بعضی از احادیثی و معارفی که از نظر مضمون صحیح و حق هستند، در بین مخالفین رواج دارد؟ حضرت در پاسخ فرمود: «لعلک لا تری ان رسول الله (ص) انال و انال». نکند تو از کسانی هستی که نمی‌دانی که نبی اکرم (ص) مطالبی را رسانده است. یعنی پیامبر اکرم (ص) برخی امور و برخی فرهنگ‌ها را در جامعه چنان محقق کرد که حتی در بین منافقین نیز نهادینه شد. لذا اسلام و خداپرستی و لو به قرائت نفاق (و حتی اگر توسط منافقین به عنوان فرع بر قومیت و نژاد قرار گرفته باشد) نباید حذف شود. تا کنون نیز نتوانسته‌اند آن را حذف کنند؛ گرچه امروز نیز اسلام را در کنار «عربیت» طرح می‌کنند.

پس باید دانست که نبی اکرم (ص) با چه مجاهدت‌های عظیمی توانست در مدت ۲۳ سال بنای تمدنی چند هزار ساله را فروپاشاند و بعد منافقین با چه حيله و مکرهایی، امور اصلی را با امور فرعی جا به جا کردند و وقتی نوبت به حذف آن شد امام حسین (ع) همانند نبی اکرم (ص) جلوگیری از کار آنها کرد. عبارت بی نظیر پیامبر اکرم (ص) در وصف اباعبدالله (ع) که «حسین منی و انا من حسین»، نشان‌دهنده وارثت از کاری است که نبی اکرم (ص) محقق کرده بود و امام حسین (ع) آن را زنده نگه داشت.

البته فتنه‌هایی که با احیای روابط اجتماعی جاهلیت و با ظواهر اسلامی ایجاد شد (مانند شورای مسلمین) و در دل و جان مردم نفوذ کرد، تاریکی‌های بسیاری برای جامعه ایجاد کرد، به همین دلیل است که ائمه معصومین (ع) قیام نمی‌کنند چراکه این جامعه نفاق آلود، دوباره بر محوریت رؤسای قبایل و فرهنگ آنان شکل گرفته و این رؤساء اهل دنیا بوده و با اهل بیت (ع) برای آخرت قیام نمی‌کردند؛ در نتیجه هر قیامی هر چند در قدم اول پیروز شود اما در چنین جامعه‌ای دوام ندارد و در قدم‌های بعد شکست خواهد خورد. به طور نمونه وقتی جناب زید قیام کرد - علی‌رغم اینکه حضرت به او گفته بود شکست می‌خورد - با توجه به سر دادن شعار عدل و امر به معروف و نهی از منکر و دست گذاشتن بر روی حساسیت‌های دینی، مردم در ابتدا از او حمایت کردند اما در ادامه وقتی در مقابل فرهنگ قبیله‌محوری قرار گرفت، شکست خورد. لذا وقتی در جنگ تیر خورد و زمین افتاد گفت: «این سائلی عن ابی بکر و عمر؟ هما اقامانی هذا المقام؛ چه کسانی بودند که از من پرسیدند ابابکر و عمر و شیخین را قبول داری یا نه؟ آنها بودند که مرا به این روز انداختند». ظاهراً از ایشان درباره قبول داشتن خلیفه اول و دوم سوال می‌کردند و ایشان جواب نمی‌داد و تقیه می‌کرد تا مردم از دور او متفرق نشوند. اما لحظه آخر عمرش این‌گونه پاسخ می‌دهد و به این مطلب اشاره دارد که علت شکست من و شهادت من، بدعت‌هایی است که آنها در روابط سیاسی و نحوه کسب قدرت در بین جامعه اسلامی ایجاد کردند و من هم محکوم آن روابط شدم. لذا ملاحظه می‌کنید که آثار حاکم شدن «قبیله‌گرایی» بر «ایمان به توحید و نبوت» و جابجایی نسبت بین این دو در صدر اسلام تا کجا کشش تاریخی دارد و باعث به شکست کشیدن تمام قیام‌های حق طلبانه می‌شود. بنابراین نه فقط علم الهی معصومین (ع) تکلیف بر عدم قیام می‌کرد بلکه اگر جامعه شناسی دقیقی از آن وضعیت بدست می‌آمد، بر موفق نبودن قیام الهی مسلحانه با هدف تصاحب قدرت صحه می‌گذاشت. از این رو، رفتار سیاسی اما غیر مسلحانه حضرات معصومین (ع) بعد از امام حسین (ع)، بسیار دقیق و جامعه‌شناسانه بود و از نظر اجتماعی کاملاً معنا دار.

این مقدمه‌ای بود تا به تحلیل و بررسی پاسخ سوال مقام معظم رهبری بپردازیم که در روز گذشته بیان کردیم. سوال این بود که چرا نهضت مشروطه که یک نهضت بخشی و موضوعی بود و ادعای همه جانبه نداشت و فقط در صدد مقید کردن سلطنت و نظام پادشاهی به قانون بود، شکست خورد و اهدافی که علماء در صدد تحقق آن از مشروطه بودند بدست نیامد و همچنین نهضت ملی شدن صنعت نفت که فقط به صورت بخشی درباره صنعت نفت بود، توفیق پیدا نکرد؛ اما نهضت حضرت امام (ره) که یک ادعای همه جانبه و بسیار سخت‌تر و پیچیده‌تر و گسترده‌تر از دو نهضت قبلی بود و در صدد سرنگونی یک نظام سیاسی و ایجاد یک نظام جدید بود، پیروز شد؟

در پاسخ به این سوال و با تکیه به مقدمه و روایتی که در ابتدای بحث مطرح شد باید گفت: شکی نیست که قیام و مجاهدت‌های آیت‌الله شهید شیخ فضل‌الله نوری، آیت‌الله شهید مدرس و آیت‌الله کاشانی، بالاترین سطح دین‌داری و یقین‌های محکم و نورانی در دوران خود بوده است اما در دوران غیبت و عدم ارتباط مستقیم با علم لدنی معصومین (ع)، بالاخره عقلانیت غیر معصوم است که پرچمداری دین را به عهده می‌گیرد و لذا عقلانیت این بزرگواران با یک موضوع جدید و بی‌سابقه و مستحدثه مواجه است و با آزمون و خطا و فراز و فرودها رشد خواهد کرد؛ همانند کودکی که برای راه رفتن مدام زمین می‌خورد. از این رو، عقلانیت فقاهت در آن دوران، بدنبال «هَدَمَ أَمْرَ الْجَاهِلِيَّةِ وَ يَسْتَأْنِفُ الْإِسْلَامَ جَدِيداً» نبود زیرا بعد از صدها سال مواجهه با نفاق، تازه در ابتدای راه مبارزه با کفر قرار گرفته بود و کفر نیز مثل سابق نبوده و چهره پیچیده‌ای پیدا کرده بود. بنابراین فقهای عظیم‌شان با رویکرد فقه و قانون‌محورانه، در صدد مقید و مشروط کردن نظام سیاسی جدید غرب به اسلام بودند تا قوانینی که از نظام سیاسی کفرآمیز می‌خواهد وارد کشور اسلامی شود، عدم مخالفت بارز آن با احکام فقهی احراز گردد. لذا وقتی بحث قانون اساسی مشروطه مطرح شد، شیخ فضل‌الله نوری با گروهی از علما شروع به تطبیق مفاد آن با شرع کردند و تغییرات زیادی در آن ایجاد شد. سپس روشنفکرانی که بر مدیریت نهضت مشروطه تسلط داشتند، با این تغییرات مخالفت کرده و گفتند: «این دیگر مشروطه‌ای نیست که عرف سیاسی جهان بپذیرد».

لذا شیخ فضل‌الله تصمیم گرفت تا اصل و ماده‌ای را به متمم قانون اساسی مشروطه اضافه کند که در اصطلاح مورخین مشروطه به «قانون طراز» شهرت پیدا کرد. مضمون این اصل بدین شرح بود: پنج نفر از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند قوانین مجلس را با شرع بسنجند و اگر خلاف شرع نبود قانون است ولی اگر خلاف شرع بود عنوان قانون پیدا نمی‌کند. اسم این هیئت فقها، به اصطلاح «هیئت نظار» بود. ایشان نگران حذف و هدم شدن قانون‌های شرع بود؛ اما مسئله این است که یک

«نظام سیاسی» فقط قانون نیست بلکه یک جاذبه اجتماعی، یک محیط و فضای اجتماعی درست می‌کند. البته با همین اصل متمم نیز مخالفت شدیدی شد؛ برخی از علما نظیر آیت‌الله سید محمد طباطبایی معتقد بودند با وجود حضور نمایندگان روحانی در مجلس نیازی به چنین اصلی نیست. آیت‌الله سید عبدالله بهبهانی نیز گفته بود چگونه می‌توان اختیارت قانون‌گذاری مملکت را به چند نفر داد که در غالب اعصار شاید آن‌ها از اهل غرض باشند. اما با حمایت مرحوم آیت‌الله آخوند خراسانی و آیت‌الله شیخ عبدالله مازندرانی - که مشروط‌خواهان با ایشان ارتباط داشتند و ایشان نیز از آنها حمایت می‌کردند - سرانجام به تصویب رسید و این اصل در قانون اساسی قرار گرفت. گرچه در مجلس اول بر اثر مخالفت‌های گسترده با این اصل، ماده مذکور اجرایی نشده و به حالت تعلیق درآمد. چون نظام سیاسی مدرن، یک بنای جدید با ساختارها و روابط در هم تنیده‌ای است که نمی‌توان به سادگی به آن دست زده و جزئی از آن را مقید کرد و حتی اگر احیانا بتوانید آن را به چنین قیدهایی نیز مقید کنید، این نظام سیاسی به دلیل همه‌جانبه‌بودن خود تدریجاً قیدها را کنار خواهد گذاشت و هیمنه کفرآمیز خود را از زوایای دیگر اعمال خواهد کرد.

لذا در مجلس اول به این اصل عمل نشد و بعد از به توپ بستن مجلس در سال ۱۲۸۷ توسط محمد علی شاه و بعد از گذشت یک سال که مشروطه‌خواهان تهران را فتح کرده و شیخ فضل‌الله را به شهادت رساندند، با بازگشایی مجلس دوم در سال ۱۲۸۸ و با تلگراف‌های متعدد و فشارهای زیاد مرحوم آخوند خراسانی، مشروطه‌خواهان قبول کردند «هیئت نظار» شکل بگیرد. سپس علماء پنج ماه وقت گرفتند تا طبق قانون، ۲۰ نفر را انتخاب و با تایید مراجع ثلاث نجف به مجلس معرفی کردند و از بین آنان، پنج نفر به قید قرعه انتخاب شدند. در بین آنها آیت‌الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی نیز بود که البته ایشان و چند نفر دیگر نیز استعفاء دادند و عملاً آیت‌الله سید حسن مدرس (از علمای اصفهان) و آقای امام جمعه خوئی (از علمای تهران) باقی ماندند لذا این هیئت در زمان تشکیل خود باز هم به پنج نفر نرسید. در زمان تشکیل مجلس سوم، مرحوم آخوند خراسانی رحلت کرده بود و اکثریت مجلس را دمکرات‌ها بدست گرفته بودند و لذا دیگر خبری از «هیئت نظار» نشد. البته مرحوم شهید مدرس (ره) و آقای امام جمعه خوئی به عنوان نماینده مجلس سوم - نه هیئت نظار - در انتخابات شرکت کردند و رای آوردند؛ لذا زمانی که حرف از هیئت نظار در مجلس می‌شد می‌گفتند: این دو بزرگوار به نمایندگی حضور دارند و مطابقت با شرع را در نظر می‌گیرند. لذا شهید مدرس به صورت غیررسمی این کار را به عهده داشت. ولی دیگر خبری از هیئت نظار نشد تا با مخالفت آنها، قانون مصوب مجلس از اعتبار بیفتد بلکه فی‌المثل اگر آیت‌الله مدرس - به عنوان یک نماینده - با اصلی مخالفت می‌کرد و آن اصل رأی اکثریت را می‌آورد، قانونیت پیدا می‌کرد.



پس - همانطور که بیان شد - علی‌رغم تصویب «قانون طراز» و مقید کردن موضوع مستحدثه (مشروطه سیاسی) به این اصل، نظام سیاسی در هم تنیده و همه‌جانبه‌ی جدید طوری مؤمنین را دور زد که در عمل نه مشروعی مشروطه شیخ فضل‌الله محقق شد و نه اهداف مرحوم آخوند خراسانی از مشروطه متداول؛ زیرا بعد فوت ایشان و از مجلس سوم به بعد، دیگر از احراز عدم مخالفت قوانین با شرع خبری نشد و مجلس چهارم و پنجم نیز به دست طرفداران رضاخان افتاد و دیگر هیچ خبری از اصل متمم نشد. پس در پاسخ به سوال مقام معظم رهبری باید گفت که برای اداره کشور فقط قانون نقش ندارد بلکه در کنار قوه مقننه نیز قوه مجریه و قضاییه و دیگر ارکان اداره کشور نیز حضور دارد که همگی ذیل شاه بودند و شاه محور تمام قوا و ارکان کشور بود. از طرفی، در دوران پهلوی قدرت و نفوذ کفر مدرن به قدری زیاد شده بود که حتی در انتخاب شاه نقش اساسی داشت. با این اوصاف، اکتفا به مشروط کردن قوانین نمی‌توانست باعث جلوگیری تسلط نظام سیاسی جدید کفر شود بلکه نظام سلطنتی و سایر قوا، قوانین نامتناسب با خود را در عمل دور می‌زدند. بنابراین ایده قانون‌محوری و حفاظت از رعایت احکام شرع در قانون‌گذاری (عدم مخالفت با شرع) در مقابل نظام سیاسی جدید و همه‌جانبه، یک هدف بخشی بود که در عمل نیز محقق نمی‌شد. این قانون طراز از ابتدا تصویب تا سال ۴۲ مسکوت ماند و وقتی خواستند بعد از قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲، حضرت امام (ره) را اعدام کنند، آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله شریعتمداری به شاه نامه نوشتند که طبق قانون اساسی مشروطه، هیئت نظار حاکم بر مجلس شورای ملی است و چون شما مصونیت برای وکلای مجلس ملی قائل هستید، باید به طریق اولی مراجع حق مصونیت داشته باشند، لذا طبق قانون، نباید امام خمینی (ره) اعدام شود. بنابراین با این استدلال‌ات و با تکیه به این اصل، جان امام (ره) را حفظ کردند. پس، از دوران مشروطه تا پیروزی انقلاب اسلامی به غیر از یک مورد (حفظ جان حضرت امام) هیچ وقت به این اصل متمم توجه نشد. یعنی نه مشروطه مشروعی که ایده شیخ فضل‌الله بود محقق شد و نه مشروطه عادی که مربوط به آخوند خراسانی بود.

البته آیت‌الله مدرس در انتخابات دوره سوم مجلس، با یک کار حزبی و تشکیلاتی وارد انتخابات شد و لیست ارائه داد تا بتواند کاری که در مجلس به صورت غیر رسمی انجام می‌داد - یعنی جلوگیری از تصویب قوانین مخالف با شرع - را به صورت جمعی و تشکیلاتی انجام دهد. لذا حزب «هیئت علمیه» را تشکیل داد که اهداف آن اموری از قبیل «حمایت از فقرا، حفظ شریعت، هماهنگی قوانین با مقتضیات مملکت و مخالفت با قوانین بیگانه با اسلام» بود و این باعث شد ۱۴ نفر از نمایندگان مجلس سوم از طرفداران شهید مدرس باشند. ولی کلیت نظام سیاسی کشور که بدست نظام سلطنتی بوده و شاه مبداء توازن قوا در آن بود،



باعث شد رضاخان بر مجلس مسلط شود و سپس با تقلب مانع انتخاب آیت الله مدرس در مجلس هفتم بشود و سپس ایشان را در مظلومیت به شهادت رساند. در ادامه این مبارزات، آیت الله کاشانی در مجلس هفدهم رئیس مجلس شد و حتی توانست نخست وزیر را برکنار کند. همچنین با نقش آفرینی محوری ایشان، نهضت ملی شدن نفت به پیروزی رسید و مانع تسلط کفار بر منابع مسلمین شد ولی چون مبداء توازن قوا قدرت شاه بود که از اراده‌ی کفرآمیز آمریکا و انگلیس تبعیت می‌کرد با مهندسی کودتای ۲۸ مرداد، این نهضت شکست خورد و آیت الله کاشانی به انزوا رفت.

پس برای تبعیت از پیام عاشورا (یعنی حفاظت از اسلام در برابر تسلط کفر)، باید توجه داشت که کفر مدرن، یک موضوع همه‌جانبه و چند بعدی ایجاد کرده و علما و مومنینی که می‌خواستند صرفاً با ایده «قانون محوری» جلوی تسلط کفر را بگیرند، به دلیل عدم توجه به دیگر ابعاد نظام سیاسی کشور که در دست دشمن است، در نهایت شکست خوردند. لذا به نظر می‌رسد دلیل اصلی پیروزی حضرت امام (البته بعد از ۱۵ سال تبعید، غربت، فشار، مظلومیت‌ها، شکنجه‌ها، شهادت‌ها و...) تصمیم برای سرنگونی نظام شاهنشاهی بود؛ یعنی همان هدفی که نبی اکرم (ص) در صدر اسلام محقق کرد: «هَدَمَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَمْرَ الْجَاهِلِيَّةِ وَ يَسْتَأْنِفُ الْإِسْلَامَ جَدِيداً» در واقع وقتی در برابر هجمه‌ی یک موضوع همه‌جانبه هستید باید به صورت همه‌جانبه قبول مسئولیت کنید و کل مجموعه را تغییر دهید. حضرت امام به درستی فهمید به علت تسلط جریان اراده کفر بر نظام سلطنتی، نباید این نظام مبداء قدرت و منشاء تقسیم قوا باشد از این رو، با پرهیز از برخورد «بخشی» با این چالش، برای اولین بار در تاریخ فقهت، بحث جدیدی درباره «ولایت فقیه» را مطرح کرد. بر این اساس، هم از نظر علمی، مسئولیت پایه‌ریزی یک نظام دیگر را بعهدہ گرفت و هم از نظر عملی، تحقق این نظام را رهبری نمود.

البته دوباره باید تاکید کرد که تحلیل این کار بزرگ و بی‌نظیر حضرت امام، به معنی تقبیح و تضعیف کار علمای مجاهد در نهضت‌های قبلی نیست زیرا این موضوع (نظام سیاسی جدید) امر پیچیده‌ای بود که کفر حدود ۲۰۰ سال قبل انجام داده و جامعه ایمانی و عقلانیت غیر معصوم تازه با آن مواجه شده بود. از طرفی، در دوران غیبت استفاده مستقیم و تام از علم معصوم وجود ندارد و لذا در دعای ندبه عرض می‌کنیم: «این اعلام الدین و قواعد العلم». پس در عصر غیبت، عقلانیت غیر معصوم با آزمون و خطاها و درگیری با عقلانیت کفر و نفاق رشد کرده و مسیر صواب را پیدا می‌کند. اگر مبارزات فقهای عظام شیعه در ۱۵۰ سال گذشته (از میرزای شیرازی تا امام خمینی) را «یک موجود زنده» در نظر بگیرید، در برخورد با خطر تسلط کفر جدید بر اسلام، ابتدا در دوران کودکانه خود بوده و سپس نوجوان شده و در نهایت به بلوغ رسیده است.

لذا برای رسیدن به رشد و بلوغ خود چندین بار به زمین خورده و دوباره بلند شده است. پس همان حرکتی که در ابتدای رشد خود داشته نیز در اوج دینداری و اوج مقام دفاع از توحید بوده است. در واقع حضرت امام (ره) نیز با عبرت و جمع‌بندی درست از این فراز و فرودها بود که توانست از همان ابتدا در زمین دشمن نرود. لذا ایشان نه «حزب» تشکیل داد تا با آن در انتخابات شرکت کند و نه مسئولیت یکی از ارکان نظام سیاسی شاه را بعهدہ گرفت؛ بلکه متوجه همه‌جانبه بودن ساختار نظام شاهنشاهی و وابستگی آن به نظام کفرآمیز سلطه جهانی شد و برای اینکه از آن دور نخورد به مبارزه با تمام هیمنه این نظام پرداخت و دستگاه سیاسی نوینی را مطرح کرد. البته مشروط شدن امور به اراده عمومی و قوانین پارلمانی را نیز نفی نکرد بلکه جایگاه آن را ذیل اسلام قرار داد؛ همانند نبی اکرم (ص) که عشیره و قبیله را نفی نکرد بلکه ساختار قبیله‌محوری و تبارگرایی و نژادپرستی را از محوریت انداخت و ایمان به خدا و توحید را منشأ قدرت و محور نظام سیاسی قرار داد تا عشیره و قبیله تابع و فرع آن باشد. لذا امام (ره) نیز مردم سالاری را حذف نکرد؛ به تعبیر زیبای بیانیه گام دوم: «ترکیب جمهوریت و اسلامیت و ابزارهای تشکیل و پیشرفت آن جز با هدایت الهی و قلب نورانی و اندیشه بزرگ امام خمینی بدست نیامد و این نخستین درخشش انقلاب بود» و به عبارت دیگر، قدرت ایمانی مردم و اراده عمومی در درگیری با کفر، محور نظام سیاسی کشور شد. یعنی عملاً تعریف جدیدی از دموکراسی ذیل اسلام محقق شد. گرچه این مهم، تئوریزه نشده و مباحث علمی آن موجود نیست. به همین دلیل از طرف علوم سیاسی رایج در دانشگاه‌ها مورد هجمه قرار گرفته و این نوع شبهات را طرح می‌کنند که چرا اصل ولایت مطلقه فقیه، منشا توازن قوا و حاکم بر سه قوه است؟ چرا ولی فقیه به صورت مستقیم با آرای عمومی انتخاب نمی‌شود؟ این شبهات تئوریک است که نقش مهمی در چالش‌های عینی مانند فتنه کوی دانشگاه در سال ۷۸ و فتنه سال ۸۸ دارد.

پس حضرت امام (ره) به دنبال مشروط کردن بخشی یا جزئی از این نظام سیاسی کفرآمیز و مقید کردن آن به احکام اسلامی نرفت و با قبول مسئولیت همه‌جانبه، به مبارزه با این نظام سیاسی برای جلوگیری از تسلط کفر پرداخت و مسئولیت همه ابعاد این مبارزه و قیام از جمله خون‌های به زمین ریخته شده را بعهدہ گرفت. لذا همانطور که اکثر خواص و عقلاهی اسلام به امام حسین (ع) می‌گفتند: «حرکت شما فایده‌ی ندارد و شکست خواهید خورد» و - به تعبیر مقام معظم رهبری - حضرت صبر بی‌نظیری در برخورد با آنها داشتند، به حضرت امام (ره) نیز می‌گفتند: «شما با این قیام خود بسیاری از جوانها را به کشتن می‌دهید؛ چگونه مسئولیت این خون‌ها را بعهدہ می‌گیرید؟!». ایستادگی در برابر این‌گونه شبهات دینی بسیار سخت است ولی امام (ره) در اوج تقوی و یقین پولادین خود این کار را پیش برد و محقق کرد. زیرا می‌دانست شکستن دستگاه

کفر و مبارزه با وحشی‌های گرگ‌صفتی که می‌خواهند بر مقدرات مسلمین و غیر مسلمین دست بیاندازند، بدون خون دادن ممکن نخواهد بود؛ همانند جدّ غریب‌شان حضرت سیدالشهدا (ع): «بَدَلَ مُهْجَتَهُ فَيْكَ لَيْسَتْتَقْدَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ» (زیارت اربعین). باید دانست که تغییرات بنیادین در رفتارهای اجتماعی و حکومتی (هدم امر الجاهلیة و یستأنف الإسلام جدیدا)، بدون خون دادن محقق نمی‌شود.

پس به طور خلاصه در پاسخ به سوال مقام معظم رهبری می‌توان گفت حضرت امام (ره) وارد در میدان بازی دشمن نشد و لذا به دنبال تاسیس حزب و گرفتن کرسی پارلمان و یا ریاست قوه مقننه و ... نرفت بلکه در صدد تغییر در ساختار و نظامی برآمد که مبدا آن بر اساس شاهنشاهی وابسته به کفر بود. از سویی، فقط به شکستن و تخریب این نظام نپرداخت بلکه طرح اولیه‌ای برای ساختار سیاسی متناسب با دفاع از اسلام در برابر کفر را نیز مطرح کرد. همه این امور را با تکیه به جمع‌بندی درست از تجارب مبارزاتی علمای گذشته انجام داد. البته حوزه‌های علمیه این تحلیل و بحث علمی را تولید و تدوین نکرده بودند تا در اختیار حضرت امام قرار بگیرد و به تعبیر بیانیه گام دوم: «هیچ تجربه‌ی پیشینی و راه طی شده‌ای در برابر ما وجود نداشت... انقلابیون اسلامی بدون سرمشق و تجربه آغاز کردند» و لذا ایشان به صورت معجزه‌وار و با عنایت خداوند متعال، در مقام عمل این امور را محقق نمود و چه تعبیر زیبایی مقام معظم رهبری درباره ایشان فرمود: «امام بزرگوار یکی از معجزات دهر بود، خود او از آیات بزرگ الهی بود، آیت‌الله العظمای واقعی، او بود». زیرا ایشان تک و تنها، بدون تجربه و هم‌مباحثه‌ای و فضای اجتماعی، به صورت معجزه‌گون این گزاره‌ها را فهم کرد و سپس از پیچ و خم شبهات آن گذر کرده و به آن عمل کرد و انقلاب را به پیروزی رساند. باید توجه داشت که همان درکی که بین علمای مشروطه بود در دوران مبارزات انقلاب اسلامی نیز بود. اما حضرت امام توانست اختلافات بین علما را کنترل و مدیریت کند و با عبور از رویکرد بخشی‌نگری، این تغییر کلی و اساسی را ایجاد نماید. بنابراین هیچ کس باور نمی‌کرد امام بتواند مردم را علیه یک فرهنگ ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی بسیج کند و ظرف مدت ۱۵ سال به پیروزی برسد و سپس راه او با گذشت بیش از ۴۰ سال حفظ شود و به این نقطه برسد.

بر این اساس، امروز ما می‌توانیم برای دورانی که گرفتار «مشروطه اقتصادی» هستیم با تکیه به تجارب گذشته به این نتیجه برسیم که علت شکست مشروطه سیاسی، اولاً «اختلاف علما» در تطبیق احکام کلی به موضوعات عینی بود که از تمدن کفر وارد جامعه اسلامی شده بود؛ ثانیاً «درگیری و برخورد بخشی» با همه‌های همه‌جانبه کفر. پس مشروطه این عبرت‌ها را برای ما دارد و لذا اصطلاح «مشروطه اقتصادی» را باید در فضای فوق‌الذکر فهم کرد و به این سوال مهم توجه کرد که آیا این هرج و مرج در امور اقتصادی و

مشکلات معیشتی، اولاً ناشی از اختلاف علمی درباره تطبیق احکام کلی بر موضوع جدید به نام «توسعه‌یافتگی» و «حکمرانی مدرن» و ثانیاً برخاسته از برخورد بخشی با این موضوع همه‌جانبه نیست؟! البته شیعه در عمل به پیام عاشورا برای گرفتن «اصل حاکمیت» از دست کفر - با این همه آزمون و خطاها، فراز و فرودها، فشارها و پیچیدگی‌ها و تحمل آن از سال ۱۲۸۵ تا سال ۱۳۵۷ - موفق بوده است. اما حالا که اسلام و مکتب بر منصب حاکمیت نشسته، موضوع امتحان امروز شیعه «کیفیت و نحوه و طرز حاکمیت» است. چگونه و با چه روشی حاکمیت را اداره کنیم؟! چگونه امورات مردم و نیازهای اجتماعی را رتق و فتق کنیم؟! در «مشروطه سیاسی»، آن موضوع جدید از نظر مرحوم آخوند، مصداق رفع استبداد بود اما شیخ فضل الله نوری می‌گفت: مشروطه غیر مشروعه، مصداق تسلط کفر است. حال در «مشروطه اقتصادی» امروز، حکمرانی مدرن و توسعه یافتگی، در منظر بسیاری از علما و مومنین، مصداق رفع فقر و تأمین معیشت است که مانند رفع استبداد، همه بشریت به دنبال آن هستند و لذا کافر و مومن در قبول و عمل به آن فرقی ندارند. اما در نظر اشخاص دیگری همچون حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری، ادبیات حکمرانی رایج و الگوی توسعه متداول، مصداق تسلط کفر از موضع نحوه اداره و چگونگی مدیریت است. لذا باید توجه داشت این اختلاف چه هزینه‌هایی درست می‌کند؟! چه هرج و مرج‌هایی در معیشت مردم بوجود می‌آورد؟! و چگونه باید این اختلاف و بخشی‌نگری را مرتفع کرد؟! با درک و بصیرت نسبت به این مطالب است که مومنین متوجه خواهند شد با وجود این اختلافات بسیار خطرناک و عدم تبیین این امتحانات، حضرت امام و مقام معظم رهبری در ۴۰ سال گذشته برای حفظ انقلاب چه مجاهدت‌ها و زحماتی را متحمل شده‌اند.

این امور، معنای تجسم عاشورا و تحقق پیام آن در این زمان است. امام حسین (ع) اگر منقطع از امروز معرفی شود و به همین صورت برای او عزاداری شود، مانند کسی است که به ظلم کشته شده و شما در مجلس ختم آن شخص شرکت و عزاداری می‌کنید. اما شأن امام حسین (ع) این نیست بلکه شأن ثارالله، حکومت بر تاریخ است؛ تغییر وجدان عمومی به نفع دین و خدای متعال و پرستش الله است. لذا امروز باید بدانیم چه خطراتی در برابر ادامه راه حضرت امام (ره) برای دفاع از اسلام در مقابل تسلط کفر وجود دارد. ان‌شاء الله در روزهای آینده به تبیین ابعاد کفرآمیز بودن الگوی‌های رایج حکمرانی و خطر اختلاف پیرامون حکم آن می‌پردازیم.



تماس با کارشناسان:

۰۹۱۹۲۵۳۸۴۶۹ - ۰۹۱۲۶۱۸۱۲۵۸